

ساکن قدیمی بولوار مهران از حال و هوای گذشته محله اش می گوید

نان «خداایامرزی» حسین آقا



محله گردی

ایستگاه
اول

فاطمه سیرجانی با حسرت به تنه چنار خشک باغچه جلو خانه نگاهی می کند و می گوید: این محله روزگاری چنان سرسبز و پراز درخت بود که همه آرزوی زندگی در این کوچه را داشتند. هر آبادانی که آمد، بخشی از صفای کوچه را هم با خود برد. رقیه حلاج مقدم بیش از سه دهه است که به همراه خانواده از خیابان پرفت و آمد امام رضا^(ع) و همسایگی بارگاه منور رضوی به اینجا آمده است. او روزهایی را به خاطر دارد که بولوار مهران و بزرگراه امام علی^(ع) وجود نداشت. انتهای دانش آموز ۱۸ دیواری گلی بود که ساکنان دانش آموز به آن «برج» می گفتند و زمین ها از آن تر بود. همین ارزانی زمین سبب شد همسرش که معلم بود، زمینی را کنار همان دیوار نصفه نیمه برج گلی به صورت اقساطی از آستان قدس رضوی بخرد. به گفته رقیه خانم، قسمتی از خیابان که بعدها جدول کشی و آسفالت شد، ماسه ای بود. به گفته قدیمی محله دانشجو می گوید آن مسیر ماسه ای نشان از وجود رودخانه یا گذرگاه آب داشت.



سال ۶۵ شوهرم در اینجا که بیشتر به بیابان شبیه بود تا آبادی، زمینی خرید. آن زمان از آب و برق خبری نبود. ما سال ۶۹ به اینجا آمدیم. حیاط خانه مان از سرسبزی، صفا داشت. سی سال بعد، آن خانه با صفا خراب شد و این ساختمان جایش را گرفت.

ایستگاه
دوم

این آپارتمان چهار طبقه قبلا خانه ای بود که خانواده اسکندری در آن زندگی می کردند. آن هایی که از اتاق های خانه را تبدیل به مغازه کرده بودند. آن زمان شیر یارانه ای و پنچ ریال بود و به هر خانواده فقط دو شیشه می دادند. جلومغازه خانواده اسکندری تا قبل رسیدن ماشین شیر و خالی کردن جعبه های سهمیه ای، همیشه صف بلند بالایی بود.

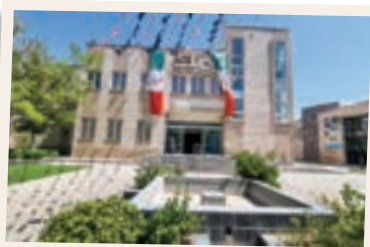


ایستگاه
سوم

اولین نانوایی محله ما همین است که در خیابان مهران قرار دارد. مالکش حسین آقانا می بود که نان خوب و خداایامرزی به دست مردم می داد. نانش تنوری بود و از محله های دیگر مشتری داشت و همیشه خدا نانوایی شلوغ بود.



ایستگاه
چهارم



ایستگاه
پنجم

فرهنگ سرای ترافیک حدود ۱۳ سال است که ساخته شده است. زمانی که فهمیدیم قرار است شهرداری اینجا ساختمانی بنا کند، خیلی خوشحال شدیم که آبادی می آید. من و یکی دو تا از همسایه ها شده بودیم مهندس ناظر و در هفته چند بار سر می زدیم تا از پیشرفت کار خبردار شویم.

ایستگاه
ششم



اولی که آمدیم، مرحوم شوهرم رفت از بالا خیابان سه درخت چنار گرفت و به ردیف جلو خانه کاشت. یکی از آن درخت ها رشد خوبی داشت. بعد چند سال، چتروار در پیاده رو بزرگ جلو خانه، سایه می انداخت. آن درخت چند سال قبل خشک شد و الان تنه خشکش مانده است.

یکی از همسایه های ما کارمند مخابرات بود. او به صورت سفارشی یک خط تلفن رند به ما داد. آن سال ها که کمتر خانه ای تلفن داشت خانه ما شده بود تلفن خانه محله. هر همسایه تازه ای که می آمد، برای کار راه اندازی شماره تلفن خانه را به او می داد. ما گاه در اتاق تلفن، سه چهار نفر به صف بودند.

